

## شهید علی افسری



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

|                 |             |
|-----------------|-------------|
|                 | نام پدر     |
| ۱۳۴۶            | تاریخ تولد  |
| بوشهر - عسلویه  | محل تولد    |
|                 | تاریخ شهادت |
| دال پری عین خوش | محل شهادت   |
|                 | مسئولیت     |
|                 | نوع عضویت   |
|                 | شغل         |
|                 | تحصیلات     |
| بستانو          | مدفن        |

## زندگینامه

### زندگی نامه شهید علی افسری

شهید علی افسری فرزند یوسف در ۲۵ آذر ماه سال ۱۳۴۶ در خانواده ای مذهبی در روستای بستانو پا به عرصه هستی نهاد. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان نیاکان بستانو و دوره راهنمایی را مدرسه جلال آل احمد چاه مبارک گذراند و تا پایان مقطع متوسطه ادامه داد و موفق اخذ دیپلم از دبیرستان آیت الله طالقانی کنگان گردید. او به درس و مدرسه علاقه زیادی داشت؛ پس از اتمام دوره دبیرستان و هنگام اعزام به خدمت سربازی سفارش کرده بود: «مادر، کتابهایم را نگهدار تا برگردم و درسم را ادامه دهم. مادر، امانت دار کتابهایم باش.» مادر به او اصرار می کند تو که می توانی و علاقه داری، پس درس ات را ادامه بده و او در جواب می گوید: «مادر، درس می خوانم تا برای جامعه ام مفید باشم. اکنون زمان جنگ است و حضور در جبهه جنگ ضروری تر است.» به مطالعه مجلات و کتاب های غیر درسی نیز علاقه فراوانی داشت. با شروع جنگ تحمیلی، او از نیروهای مورد اعتماد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که جهت جمع آوری کمک های مردمی به جبهه و جنگ از سپاه حکم دریافت نمود. بیشتر اوقات خود را صرف کارهای تبلیغاتی درباره جبهه و جنگ می کرد. در دوره دبیرستان هنگامی که به همراه دیگر دوستانش برای مطالعه و آماده شدن برای امتحانات آخر سال به کنار ساحل می رفتند درس خواندن آنها به بحث و گفتگو درباره انقلاب، جنگ و شهدا کشیده می شد و از حرف هایش پیدا بود که وجودش سراسر شور و شوق شهادت است.

او جوانی پاک و مؤمن بود. انس و علاقه فراوانی به قرآن داشت و در ایام تابستان با برگزاری کلاس های قرآن، کودکان و نوجوانان روستا را با کلام خدا آشنا می ساخت.

علی که سومین فرزند خانواده بود، نسبت به بقیه برادرانش به کار کردن علاقه بیشتری از خود نشان می داد و در ایام تعطیلات تابستان در چیدن و جمع آوری خرما به خانواده کمک می کرد.

پدر و مادر به او پیشنهاد ازدواج دادند اما نپذیرفت و در برابر اصرار مادر گفت: «مادر، می خواهم به جبهه بروم، ممکن است از این سفر برنگردم، اما قول می دهم اگر به سلامتی بازگشتم حتماً به پیشنهاد شما عمل کنم.»

وی در اوایل سال ۱۳۶۶ به خدمت مقدس سربازی عازم گشت و پس از طی دوره آموزش نظامی، به درجه «گروهبان دومی» نائل گردید و از طریق ارتش در گروه ۵۵ توپخانه اصفهان به جبهه های نبرد اعزام و در قالب گردان ۳۷۶ به یاری پیکارگران با کفر مشغول گردید. در این زمان عده ای از دوستان شهید، خدمت سربازی را رها کرده و روانه کشور های عربی شدند. علی رغم این که آنها به شهید افسری نیز چنین پیشنهادی داده بودند اما او نپذیرفت و خدمت به میهن را بر پناه بردن به کشورهای عربی ترجیح داد و با عشق و علاقه روانه جبهه های نبرد حق علیه باطل گردید و سرانجام در تاریخ ۲۱/۴/۱۳۶۷ در منطقه دال پری عین خوش با عمل ناجوانمردانه و سبعانه صدام بعثی در استفاده از سلاح های شیمیایی، مصدوم و به زمره شهدای گلگون کفن پیوست و پیکر پاکش در زادگاهش روستای بستانو به خاک سپرده شد.

## مصاحبه

مصاحبه با برادر شهید افسری

نام و نام خانوادگی مصاحبه شونده: عبدالله افسری

شهید علی افسری جوانی بسیار مؤمن بود به طوری که آثار ایمان از همان دوران کودکی در چهره ایشان ظاهر گشت؛ به شدت مورد علاقه دوستان و بستگان قرار گرفت و همه اهل محل به او لقب «حاجی» داده بودند. بسیار زرنک با هوش بود و از دوران ابتدایی تا آخرین مراحل تحصیل، همیشه شاگرد اول کلاس بود. هر روز صبح مشغول قرائت قرآن می شد و در ترجمه آن مهارت زیادی داشت.

او در بین خانواده و اهالی محل از اخلاق نیکویی برخوردار بود. اوقات فراغت خود را با مطالعه کتاب های علمی و مذهبی می گذارند و با سپاه پاسداران همکاری گسترده ای داشت.

وی پس از اخذ مدرک دیپلم، عازم خدمت مقدس سربازی شد و پس از طی دوره آموزش نظامی در اصفهان با پیشنهاد و اصرار خودش به مناطق جنوب و غرب اعزام شد. بنا به قول تعدادی از همرزمانش، در زمان حمله چندین کاتیوشا را هدایت می کرد. در جبهه به نیروهای رزمنده روحیه می داد و خود آخرین نفری بود که در خط مقدم ایستادگی کرد و تا آخرین لحظات با دشمن جنگید تا به لقا<sup>۱</sup> الله پیوست.

او به حضرت امام خمینی (ره) علاقه فراوانی داشت و تاکید زیادی بر پیروی از خط امام و حمایت از رهبر و یاری رزمندگان اسلام داشت. شهادت او نیز تاثیر زیادی بر خانواده و اهالی روستایش گذاشت و امیدواریم که ما و همه مردم و مسئولین حافظ خون شهیدان باشیم.

دوباره

آن چشم پر از ستاره برمی گردد

آن سینه پاره پاره برمی گردد

رفته است ولی به چشم خود می بینم

یک روز دلم دوباره برمی گردد

(مصطفی محدثی خراسانی)

## خاکستر خونین

دوش یاران خبر سوختنش آوردند

صبح، خاکستر خونین تنش آوردند

یارب این کشته بازار کدامین عرصه است

که ز بازار تجرد، کفنش آوردند



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بونہر